



## International Arbitration and the Challenge of Jurisdictional Conflicts: From Swiss Law to Parallel Arbitrations

Mehdi Nazemizadeh<sup>1</sup>, Reza Soltani<sup>2\*</sup>

1. Department of Private Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

2. Department of Private Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

### ARTICLE INFORMATION

**Article Type:** Original Research

**Pages:** 47-59

**Article history:**

**Received:** 3 Feb 2026

**Edition:** 25 Feb 2026

**Accepted:** 8 Apr 2026

**Published online:** 22 Jun 2026

### Keywords:

International Arbitration;  
Parallel Proceedings;  
Kompetenz-Kompetenz;  
Brussels Regulation;  
Arbitration Law Reforms.

### Corresponding Author:

Heydar Bagheri Asl

### Address:

Iran, Najafabad, Islamic Azad University, Na.C., Department of Private Law.

### Orchid Code:

0000-0002-0523-6173

### Email:

[Rezasoltani156@iau.ac.ir](mailto:Rezasoltani156@iau.ac.ir)

### ABSTRACT

**Background and Aim:** As international arbitration expands, jurisdictional conflicts between state courts and arbitral tribunals, and among tribunals themselves, pose fundamental challenges. This article identifies normative capacities for managing such conflicts, focusing on Swiss arbitration law reforms (2012), the exclusion of arbitration from the Brussels regime, and the issue of parallel arbitrations.

**Materials and Methods:** Employing a comparative-analytical approach, this study examines Swiss arbitration law, the Brussels Regulations, and EU Court of Justice case law. These serve as case studies on regional integration conflicts and procedural pluralism, alongside the practice of parallel arbitrations.

**Ethical Considerations:** The research adheres to scholarly integrity, ensuring accurate citation, precise reporting of findings, and unbiased analysis of case law.

**Findings:** Swiss reforms introduced key innovations—implicit waiver of party-appointed arbitrators and broad court authority for appointments—enabling multi-party consolidation while balancing flexibility and impartiality. Despite European Commission proposals, the exclusion of arbitration from the Brussels regime remains a normative gap. While the kompetenz-kompetenz principle ensures independence, it fails to fully resolve parallel arbitrations, risking conflicting awards.

**Conclusion:** Managing jurisdictional conflicts requires more than absolute arbitral independence or full judicial integration. Proposing an “institutional coordination theory,” this article demonstrates that by adjusting the principle of mutual trust and utilizing mechanisms like Article 29 of the Brussels Regulation, competitive interactions can be transformed into procedural synergies.

### Cite this article as:

Nazemizadeh M; Soltani R. " International Arbitration and the Challenge of Jurisdictional Conflicts: From Swiss Law to Parallel Arbitrations." 2026.



## ۱. مقدمه

کرده، ملزم به توقف دادرسی تا تأیید صلاحیت دادگاه نخست‌شده هستند. این قاعده که بر اصل «اعتماد متقابل» میان دولت‌های عضو استوار است. (دیمسی، ۲۰۰۸، ۴۵)

نشان‌دهنده بلوغ یک نظام همکاری قضایی منطقه‌ای است که با احترام به حاکمیت‌های ملی، از دادرسی‌های موازی و احکام متعارض جلوگیری می‌کند. اما همین قاعده کارآمد، به‌صراحت از شمول داورى خارج مانده و شکافی هنجاری پدید آورده است که پژوهش حاضر در پی واکاوی ابعاد آن و امکان‌سنجی الگوبرداری از این سازوکار در قلمرو داورى بین‌المللی است.

از این رو، پژوهش پیش‌رو با مفروض دانستن نارسایی تفاسیر سنتی از اصل صلاحیت بر صلاحیت، در پی پاسخ به سه دسته پرسش اساسی است: نخست، آنکه اصلاحات ۲۰۱۲ سوئیس با چه سازوکارهایی توانسته است ادغام دعاوی چندگانه را بدون تضییع حق انتخاب داور ممکن سازد و آیا این سازوکارها قابلیت الگوسازی برای دیگر نظام‌های حقوقی را دارند؟ دوم، با عنایت به استثنای داورى از مقررات بروکسل، چه راهبردهای جایگزینی برای مدیریت دعاوی موازی در سطح اتحادیه اروپا قابل تصور است و چرا پیشنهادات کمیسیون اروپا با وجود کارآمدی بالقوه، به مرحله اجرا درنیامده‌اند؟ به‌ویژه، آیا می‌توان از منطق ماده ۲۹ مقررات بروکسل و اصل اعتماد متقابل، الگویی برای هماهنگی میان دیوان‌های داورى استخراج کرد، بی‌آنکه نیاز به اصلاح ساختاری قوانین اروپا باشد؟ و سوم، در سناریوی کمتر کاویده‌شده داورى‌های موازی (نه تعارض دادگاه دولتی و داورى)، چگونه

داورى بین‌المللی به‌عنوان مهمترین نهاد حل‌وفصل اختلافات تجاری فرامرزی، امروزه در نقطه تلاقی دو ضرورت گاه متعارض قرار گرفته است: از یک سو، نیاز به استقلال و انعطاف‌پذیری به‌عنوان ویژگی‌های ذاتی داورى، و از سوی دیگر، الزام به هماهنگی با نظام‌های عدالت قضایی داخلی و منطقه‌ای که اجرای احکام داورى و تضمین کارآمدی آن را ممکن می‌سازد. این میدان تنش، نه فقط در سطح رویه‌های قضایی، بلکه در ژرفای ساختارهای هنجارساز حقوقی اروپا و تحولات قانونگذاری کشورهایی همچون سوئیس شکل گرفته است.

با وجود انبوه مطالعات تطبیقی در باب قوانین داورى سوئیس و تفاسیر متعدد از شمول منفی مقررات بروکسل، آنچه همچنان در حاله‌ای از ابهام نظری فرو رفته، نسبت میان «خلافت‌های نهادی» در قوانین ملی و «محدودیت‌های ساختاری» در نظم حقوقی اروپاست. پرسش اساسی این نیست که آیا داورى در اروپا مستقل است، بلکه مسئله بنیادین آن است که استقلال مذکور تا چه میزان توانسته است پاسخگوی چالش‌های دعاوی موازی، ادغام دعاوی چندجانبه و تعارض میان دادگاه‌های داورى باشد. این ابهام هنگامی ژرف‌تر می‌شود که به ظرفیت‌های مغفول‌مانده نظام هماهنگی قضایی اروپا نظر افکنیم؛ نظامی که ماده ۲۹ مقررات بروکسل، به‌عنوان شاه‌بیت آن، قاعده‌ای کارآمد برای مدیریت دعاوی موازی در دادگاه‌های کشورهای عضو ارائه می‌دهد: هرگاه دعوی مشابهی میان همان طرفین در دادگاه‌های چند کشور عضو مطرح شود، تمام دادگاه‌ها به‌جز دادگاهی که ابتدا رسیدگی را آغاز

نوآورانه در مدیریت دعاوی چندجانبه تحلیل شد. سپس استثنای داوری از مقررات بروکسل و رویه قضایی دیوان دادگستری اتحادیه اروپا به‌عنوان نمونه تعارض میان «یکپارچگی منطقه‌ای» و «کثرت‌گرایی رویه‌ای» واکاوی گردید. در نهایت، مسئله مغفول داوری‌های موازی با بهره‌گیری از آرای مراجع بین‌المللی، گزارش‌های نهادی و دکترین حقوقی بررسی شد. داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای، اسناد رسمی اتحادیه اروپا و قوانین ملی گردآوری و با استفاده از چارچوب «تحلیل نهادی تطبیقی» ارزیابی شدند تا افزون بر ثبت تفاوت‌های هنجاری، منطق نهادی پنهان پشت هر قاعده نیز آشکار گردد.

### ۳. ملاحظات اخلاقی

در این پژوهش اصول امانت‌داری علمی در استناد به منابع، گزارش‌دهی دقیق و بی‌سوگیری یافته‌ها، و پرهیز از هرگونه تحریف در تحلیل رویه‌های قضایی و داوری به‌طور کامل رعایت شده است.

### ۴. یافته‌ها

اصلاحات ۲۰۱۲ قانون داوری سوئیس با دو نوآوری «صرف‌نظر ضمنی از حق انتخاب داور» و «اختیار گسترده دادگاه در انتصاب و ابطال داوران»، امکان ادغام دعاوی چندجانبه را بدون تضییع بی‌طرفی فراهم کرده و الگویی کارآمد برای ایجاد انعطاف در عین حفظ استقلال داوری ارائه می‌دهد. در مقابل، استثنای دیرپای داوری از مقررات بروکسل، علی‌رغم پیشنهاد‌های کارآمد کمیسیون اروپا، همچون شکافی هنجاری باقی مانده و سبب می‌شود دعاوی موازی میان دادگاه‌های دولتی و دیوان‌های داوری نتوانند از قاعده‌های هماهنگ‌ساز مبتنی بر اعتماد متقابل بهره

می‌توان از ظرفیت‌های نهفته در اصول عمومی حقوق و رویه‌های تطبیقی برای پر کردن خلأ مقررات هماهنگ‌ساز بهره گرفت؟

نوآوری پژوهش حاضر در گسستن از دو سنت رایج در ادبیات داوری بین‌المللی است: نخست، رویکرد تک‌بعدی که داوری را صرفاً در نسبت با نظام قضایی دولتی تعریف می‌کند؛ دوم، روش‌شناسی صرفاً توصیفی که به ثبت تحولات قانونی بسنده می‌کند. این مقاله با بهره‌گیری از «تحلیل نهادی تطبیقی» چارچوبی نظری برای ارزیابی کارآمدی قواعد داوری در مواجهه با تعارض صلاحیت‌های چندسطحی ارائه می‌دهد. در این چارچوب، قوانین داوری سوئیس نه تنها به‌عنوان نمونه‌ای موفق، بلکه به‌مثابه «آزمایشگاهی هنجاری» مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا ظرفیت‌های نوآوری در مرز میان اراده خصوصی و نظارت قضایی آشکار شود. تحلیل استثنای داوری از مقررات بروکسل نیز فراتر از نقدهای مرسوم می‌رود و به «مطالعه موردی» تعارض میان یکپارچگی منطقه‌ای و کثرت‌گرایی رویه‌ای تبدیل می‌شود. به‌کارگیری آموزه‌های قاعده‌لیپندنس اروپایی در داوری، هرچند با مانع مواجه است، می‌تواند الهام‌بخش طراحی سازوکارهای قراردادی و نهادی برای مدیریت دعاوی موازی باشد.

### ۲. مواد و روش‌ها

پژوهش پیش‌رو با روش «تحلیلی-تطبیقی» و با تمرکز بر مطالعه موردی سه حوزه به‌هم‌پیوسته حقوقی انجام شده است. بدین منظور، نخست اصلاحات قانون داوری سوئیس (۲۰۱۲) به‌مثابه «آزمایشگاهی هنجاری» برای شناسایی ظرفیت‌های

و نهادینه‌سازی «خویش‌داری رویه‌ای» و «احترام متقابل» میان دیوان‌های داوری، امکان تبدیل «هم‌کنشی رقابتی» به «هم‌افزایی رویه‌ای» را فراهم می‌کند. این نظریه نه تنها چارچوبی تحلیلی برای فهم تعارض‌های پیچیده است، بلکه به‌مثابه برنامه پژوهشی می‌تواند افق‌های نوینی را برای توسعه حقوق نرم، رویه‌های تطبیقی و نهادهای فراملی هماهنگ‌ساز در داوری بین‌المللی بگشاید.

## ۵-۱. ساختار و تحولات قوانین داوری بین‌المللی

در حوزه داوری بین‌المللی، سوئیس به عنوان نمونه‌ای برجسته مطرح است که تجربه آن نشان‌دهنده روند تکامل و نهادینه شدن داوری در سطح جهانی است. ساختار داوری در این کشور در ابتدا پراکنده و مبتنی بر اتاق‌های بازرگانی محلی و اصناف شهرهایی مانند بازل، ژنو، لوزان، لاگانو، نوخاتل و زوریخ بود، اما این پراکندگی تا سال ۲۰۰۴ ادامه یافت تا با تمرکز در چند مرکز بزرگ و ادغام مراکز مختلف، چارچوب منسجم و کارآمدی برای داوری بین‌المللی بر اساس قوانین سوئیس شکل گیرد. (دوگان و همکاران، ۲۰۰۸، ۲۱۳) بی‌طرفی و استقلال سوئیس باعث شد که این کشور همواره محلی مطمئن برای حل اختلافات تجاری باشد، به‌گونه‌ای که حتی در مواردی که هیچ یک از عناصر قرارداد به سوئیس مرتبط نبود، طرفین داوطلبانه داوری خود را به قوانین این کشور ارجاع می‌دادند و این تمایل در آمار پرونده‌های بین‌المللی به وضوح مشهود است. (حدادی، ۱۳۹۸، ۸۷)

گیرند. همچنین، اصل «صلاحیت بر صلاحیت» هرچند استقلال دیوان داوری را تضمین می‌کند، اما در سناریوی کمترکاویده‌شده داوری‌های موازی میان دو یا چند دیوان، به دلیل فقدان هرگونه سازوکار فرادستوری برای هماهنگی، ناکارآمد می‌ماند و خطر صدور احکام متعارض را افزایش می‌دهد.

## ۵. بحث

این مقاله برای دستیابی به الگویی منسجم در مدیریت تعارض صلاحیت‌ها، نخست با «تحلیل نهادی تطبیقی» از قوانین داوری سوئیس فراتر از خوانش‌های صرفاً فنی، ظرفیت‌های هنجاری آن را برای تعدیل اصل استقلال مطلق در دعاوی چندجانبه آشکار ساخت و نشان داد که می‌توان ضمن احترام به اراده خصوصی، از مداخله هوشمندانه و محدود دادگاه برای هماهنگی رویه‌ها بهره گرفت. سپس با واکاوی استثنای داوری از مقررات بروکسل، ریشه‌های فلسفی-حقوقی این شکاف هنجاری را در تعارض میان منطق «یکپارچگی منطقه‌ای» و «کثرت‌گرایی رویه‌ای» شناسایی کرد و اثبات نمود که الهام‌گیری از منطق ماده ۲۹ بروکسل و اصل اعتماد متقابل، حتی بدون اصلاح ساختاری قوانین اروپا، برای طراحی سازوکارهای قراردادی و نهادی در داوری ممکن است. در گام سوم، با کانونی ساختن «داوری‌های موازی» به‌عنوان سناریویی نادر اما فزاینده، نشان داده شد که هیچ‌یک از چارچوب‌های موجود (مقررات بروکسل، قوانین ملی متمرکز بر رابطه دادگاه-داوری، و اصل صلاحیت بر صلاحیت) پاسخگوی این پدیده نیستند. بر این مبنا، پژوهش با عبور از توصیف صرف، به «نظریه هماهنگی نهادی» دست یافت؛ نظریه‌ای که با تعدیل اصل اعتماد متقابل

دو نوآوری برجسته در اصلاحات ۲۰۱۲ عبارتند از: اول، صرف‌نظر شدن طرفین از حق انتخاب داور در جریان داوری و دوم، انعطاف قابل توجه دادگاه در انتصاب یا ابطال داوران. این ویژگی‌ها، که حتی در قوانین نهادهای بین‌المللی مانند ICC نیز به همین شکل مشاهده نمی‌شوند، امکان ادغام دعوی و مدیریت داوری‌های پیچیده بین‌المللی را به شکل چشمگیری تسهیل می‌کنند و نشان می‌دهند که چارچوب قانونی سوئیس به گونه‌ای طراحی شده است که هم استقلال و بی‌طرفی داوری حفظ شود و هم کارایی و انعطاف‌پذیری در عمل تضمین گردد.

تحلیل این روند نشان می‌دهد که سوئیس نه تنها با تمرکز بر ایجاد چارچوب قانونی منسجم، بلکه با نوآوری در رویه‌ها، توانسته است نقش محوری در داوری بین‌المللی ایفا کند. اصلاحات ۲۰۱۲ نمونه‌ای روشن از چگونگی هم‌راستایی قوانین داخلی با نیازهای پیچیده تجارت جهانی است و بیانگر این واقعیت است که موفقیت در داوری بین‌المللی مستلزم ترکیبی از بی‌طرفی، انعطاف‌پذیری و قابلیت تطبیق با شرایط متغیر است. به عبارت دیگر، تجربه سوئیس نشان می‌دهد که برای ایجاد یک سیستم داوری جذاب و مؤثر، لازم است قوانین نه تنها سازگار با استانداردهای بین‌المللی باشند، بلکه ابزارهای عملی برای مدیریت اختلافات پیچیده را نیز فراهم کنند، امری که در نهایت اعتماد طرفین را جلب کرده و جایگاه کشور در عرصه بین‌المللی را تثبیت می‌کند.

برای افزایش کارایی و به‌روز شدن رویه‌های داوری، قوانین داوری بین‌المللی سوئیس در سال ۲۰۱۲ اصلاح شدند تا صرفه‌جویی در وقت و هزینه، افزایش انعطاف‌پذیری و آزادی اراده طرفین تحقق یابد. این اصلاحات ادامه طبیعی اصلاحات سال ۲۰۰۴، که تحت تأثیر قانون آنستیرال ۱۹۷۶ صورت گرفته بود، محسوب می‌شوند و از یکم ژوئن ۲۰۱۲ قابل اعمال شدند، مگر اینکه طرفین توافق دیگری داشته باشند.

در داوری‌های چندجانبه، هر طرف ملزم به انتخاب یک داور است و در صورت عدم توافق، اختیار تعیین هیأت داوران و سرداور به دادگاه یا مرکز داوری واگذار می‌شود. مطابق ماده ۸ قوانین داوری اصلاحی ۲۰۱۲، هیأت داوران باید بر اساس توافق طرفین تشکیل شود (بند ۳) و در صورت عدم توافق، دادگاه به طرفین مهلت ۳۰ روزه می‌دهد تا داوران خود را تعیین کنند؛ اگر انتخابی صورت نگیرد، دادگاه داوران و سرداور را منصوب می‌کند (بند ۴ و ۵). (شیروی، ۱۴۰۳، ۵۴)

اصلاحات ۲۰۱۲ همچنین امکان ادغام دعوی چندجانبه یا ناشی از قراردادهای متعدد را فراهم کرده‌اند. بر اساس ماده ۱۴، در صورتی که داوری جدیدی آغاز شود و داوری دیگری در جریان باشد، با درخواست طرفین و موافقت دادگاه، این دعوی می‌تواند ادغام شده و دستاوردهای داوری جاری نیز به داوری جدید تسری یابد. در چنین شرایطی، فرض بر این است که طرفین از حق انتخاب داور صرف‌نظر کرده‌اند و دادگاه می‌تواند انتصاب قبلی را ابطال یا تأیید کند یا داوران سابق را به صورت گزینشی به هیأت اضافه نماید.

## ۵-۲. استثنای داوری از مقررات بروکسل و آثار آن بر دعاوی موازی در اتحادیه اروپا

از زمان تصویب کنوانسیون بروکسل در سال ۱۹۶۸، داوری به صراحت از حوزه قوانین شکلی اتحادیه اروپا مستثنی شد و این قاعده در مقررات بعدی مانند مقرر شماره ۴۴/۲۰۰۱ (بروکسل I) و ماده ۱۲/۲۰۱۵ نیز تکرار گردید. علت اصلی این استثناء، اتکا به کنوانسیون نیویورک برای به رسمیت شناختن و اجرای احکام داوری بود و این موضوع در گزارش جنارد به وضوح آمده است. دیوان دادگستری اروپا نیز این استثنا را در رویه قضایی خود تأیید کرد؛ برای نمونه، در پرونده مارک ریچ، دیوان با تعلیق دعوی ملی تا زمان تعیین داور، تصریح کرد که داوری از شمول کنوانسیون خارج است، حتی در صورتی که اعتبار توافق داوری موضوع اصلی دعوی نباشد. بدین ترتیب، دیوان نشان داد که ملاک اعمال کنوانسیون، موضوع اصلی اختلاف است و نه مسائل ثانویه‌ای مانند اعتبار قرارداد داوری. (ریوکین، ۲۰۰۵، ۱۷۷)

چند سال بعد، در پرونده ون اودن، دیوان محدوده اعمال ماده ۲۴ کنوانسیون بروکسل را روشن ساخت و اعلام کرد که اقدامات موقت می‌توانند تحت شمول کنوانسیون قرار گیرند، مشروط بر اینکه موضوع آن‌ها در چارچوب کنوانسیون باشد، حتی اگر رسیدگی داوری آغاز شده باشد. در ادامه، در پرونده وست تنکرز، دیوان بر صراحت تأکید کرد که در اختلافاتی که موضوع اصلی آن‌ها داوری است، مقررات بروکسل قابل اعمال نیست و صدور قرار منع دعوی برای حمایت از توافق داوری خارج از حوزه کنوانسیون قرار دارد. این رویه قضایی، چارچوب روشنی برای تعیین مرز میان داوری و رسیدگی قضایی در سطح اتحادیه

اروپا فراهم آورد، هرچند چالش‌هایی نیز به همراه داشت. (یاناکا-اسمال، ۲۰۰۸، ۱۰۱۸)

استثنای داوری از شمول مقررات بروکسل، به رغم ضرورت آن، نگرانی‌هایی ایجاد کرد و بحث درباره امکان ادغام داوری در این مقررات را دوباره مطرح نمود. فقدان یکنواختی در رویه‌های قضایی و داوری می‌توانست منجر به دعاوی معلق و صدور احکام متعارض شود و احتمال رفتارهای پرخاشگرانه طرفین را افزایش دهد. به همین دلیل، کمیسیون اروپا پیشنهاد کرد که تعلیق اجباری دادرسی در دادگاه‌های دولتی زمانی اعمال شود که دادگاه دیگری در حال بررسی اعتبار توافق داوری یا صلاحیت داوری باشد.

با این وجود، مقررات جدید بروکسل همچنان داوری را خارج از حوزه خود نگه داشت، اما بند شماره ۱۲/۱ اضافه شد که تأکید می‌کند هیچ یک از مقررات شامل توقف، رد دادرسی یا بررسی اعتبار توافق داوری نباید مانع ارجاع دعوی به داوری توسط محاکم عضو شود. این تغییر، اگرچه مشکل دادرسی‌های موازی را به طور کامل رفع نکرد، برای نخستین بار تعامل میان محاکم کشورهای عضو و محاکم داوری را رسمیت بخشید و زمینه را برای ارجاع اختلاف به داوری و بررسی اعتبار توافق داوری بر اساس قوانین ملی فراهم ساخت. (ریوکین، ۲۰۰۵، ۱۷۷)

با نگاهی تحلیلی، می‌توان گفت که استثنای داوری از مقررات بروکسل، در عین حفظ استقلال و قابلیت اجرایی داوری، یک چالش ساختاری در حقوق اتحادیه اروپا ایجاد کرده است. این تعارض میان وحدت قضایی و حمایت از داوری، نشان‌دهنده ضرورت رویکردی انعطاف‌پذیر است که هم حقوق

داور می‌تواند درباره صلاحیت خود و نیز وجود و اعتبار موافقت‌نامه داوری اتخاذ تصمیم کند. این دیدگاه در قوانین ملی دیگر کشورها نیز مشاهده می‌شود. در آلمان و بریتانیا، پس از تأیید صحت قرارداد داوری، دادگاه‌های دولتی اختلاف را به داوری ارجاع می‌دهند و رسیدگی تا صدور حکم داوری تعلیق می‌شود. در یونان نیز، مواد ۲۶۳ و ۲۶۴ آیین دادرسی مدنی رویکرد مشابهی را پیش‌بینی کرده‌اند. علاوه بر این، برخی نویسندگان ایرانی به نقش اصل صلاحیت در ایجاد تعلیق رسیدگی دادگاه‌های ملی و استقلال داوری در برابر مراجع قضایی پرداخته‌اند و استدلال کرده‌اند که این اصل تا حد زیادی مانع از مداخله ناموجه دادگاه‌ها در داوری می‌شود. (گرمادس و مادالنا، ۲۰۰۸، ۴۲۳)

در شق منفی اصل صلاحیت بر صلاحیت، اولویت رسیدگی با داوری است و محاکم ملی موظفند اختلاف را بلافاصله به داوری ارجاع دهند، بدون اینکه اعتبار بند داوری را بررسی کنند. (نیک‌بخت، ۱۳۹۱، ۱۱۲) این رویکرد در فرانسه نیز اعمال می‌شود؛ محاکم دولتی در صورت آغاز دادرسی داوری از بررسی اعتبار توافق داوری خودداری می‌کنند. با این حال، اصل صلاحیت بر صلاحیت به معنای منع دخالت محاکم دولتی نیست؛ در صورتی که توافق داوری باطل، ناکارآمد یا غیرقابل اجرا باشد، دادگاه می‌تواند به بررسی آن بپردازد.

سناریوی تعارض صلاحیت زمانی رخ می‌دهد که دو یا چند دادرسی موازی در دادگاه‌های دولتی و داوری آغاز شده باشد. در این حالت، داوری ممکن است زودتر شروع شود و خوانده برای اعتراض به ارجاع دعوی به داوری باید در دادگاه دولتی اقدام کند.

طرفین در داوری را تضمین کند و هم از پراکندگی رویه‌ها و تضاد احتمالی احکام جلوگیری نماید. در واقع، مسیر آینده داوری در اروپا نه صرفاً به قوانین بین‌المللی بلکه به توازن میان هماهنگی قضایی و احترام به استقلال داوری بستگی دارد.

### ۵-۳. اصل صلاحیت بر صلاحیت و تعارض دعاوی در داوری بین‌المللی

با توجه به اجرایی نشدن قوانین اتحادیه اروپا درباره تعلیق دعاوی، ناچار باید به قوانین داخلی کشورها متوسل شد. یکی از عناصر بنیادین داوری، اصل «صلاحیت بر صلاحیت» است که به داورها اجازه می‌دهد درباره صلاحیت خود تصمیم بگیرند. این اصل، حداقل در تئوری، استقلال فرآیند داوری و داوران را تضمین می‌کند و امکان ادامه روند داوری بدون مداخله محاکم عادی را فراهم می‌آورد. در حقوق ایران نیز اصل صلاحیت بر صلاحیت به این معناست که داور می‌تواند درباره ایراد به صلاحیت خود یا اعتبار موافقت‌نامه داوری اظهار نظر کند، حتی اگر دعوی در دادگاه طرح شده باشد. (شیروی، ۱۴۰۳، ۵۴) بر اساس شق مثبت این اصل، محکمه داوری می‌تواند درباره صلاحیت خود تصمیم بگیرد، حتی اگر اعتبار قرارداد داوری در دادگاه دولتی مورد اعتراض باشد یا نیاز به تعلیق رویه‌های داوری وجود داشته باشد. این رویکرد در متون بین‌المللی نیز پذیرفته شده است؛ به عنوان مثال، ماده ۲III کنوانسیون نیویورک و ماده ۸ قانون نمونه آنسیترال ۲۰۰۶ تأکید می‌کنند که محکمه داوری می‌تواند فرآیند داوری را آغاز و ادامه دهد، حتی زمانی که موضوع در دادگاه دولتی در حال بررسی است. در ایران نیز مطابق با قانون داوری تجاری بین‌المللی،

#### ۵-۴. رابطه بین دادگاه‌های دولتی و داوری: مکانیسم‌ها و راهکارهای حل تعارض

همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، در موقعیتی که تعارض صلاحیت بین یک دادگاه دولتی و محکمه داوری رخ می‌دهد، نمی‌توان از قاعده تعلیق دعوی اروپایی استفاده کرد و به قانون اولین دادگاه رسیدگی‌کننده استناد نمود. به همین دلیل، برای رفع مسئله عدم کارایی قوانین مرتبط با تعلیق دعوی، مکانیسم‌هایی مبتنی بر عمل و تئوری تدوین شده‌اند. در این بخش، کارایی و کاربرد این مکانیسم‌ها در رویه‌های داوری موازی مورد بررسی قرار می‌گیرد. (پارک، ۱۹۹۹، ۲۵)

بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته، مشخص شد که وجود شروط قانونی مرتبط با رابطه بین محاکم دولتی و محاکم داوری، به‌تنهایی خطر صدور احکام متعارض را کاهش نمی‌دهد؛ این مسئله درباره اعتبار توافق داوری و ماهیت پرونده نیز صادق است. علت این امر آن است که موضوع یکسانی توسط دو مرجع قضایی بررسی می‌شود؛ یکی از این مراجع، دادگاه داوری است (شانی، ۲۰۰۵، ۸۳۵) که بر اساس ماهیت خود صلاحیت تصمیم‌گیری درباره رسیدگی به پرونده را دارد، و دیگری دادگاه دولتی است که این صلاحیت را به حکم درخواست طرفین یا زمان‌بندی قانونی به دست می‌آورد. علاوه بر این، در موارد رویه‌های داوری موازی، هر دو محکمه داوری به طور همزمان صلاحیت تصمیم‌گیری درباره صلاحیت خود را دارند، که به تعارض صلاحیت منجر می‌شود.

ماهیت این تعارض آن است که دادگاه دولتی دارای قدرت بررسی اعتبار توافق داوری است، در حالی که دادگاه داوری با استناد به اصل «صلاحیت بر

چنین مواردی می‌تواند منجر به صدور احکام متناقض و ادامه دادرسی موازی شود، به ویژه اگر یکی از دادگاه‌ها محکمه داوری نباشد. در این شرایط، راه حل موقت ماده ۲۹ مقررات بروکسل پیش‌بینی شده است، اما با توجه به استثنا شدن داوری از این مقررات، دادرسی در دادگاه دولتی به‌طور خودکار تعلیق نمی‌شود. (نیمارک و کییر، ۲۰۰۲/۲۰۰۳، ۵۷۴)

برای مدیریت این وضعیت، راه‌حلهایی پیشنهاد شده است که تمرکز آنها بر هماهنگی دادرسی‌های موازی بین محکمه داوری و دادگاه دولتی است، به ویژه زمانی که محدودیت‌های جغرافیایی مانند قانون محل طرح دعوی و مقر داوری با هم همخوانی ندارند. در این چارچوب، منظور از تعلیق، توقف گسترده رویه‌های قضایی موازی است، زیرا محکمه داوری از نظر قانونی به عنوان دادگاه شناخته نمی‌شود.

این پیچیدگی‌ها نشان می‌دهد که تعادل میان استقلال داوری و نقش محاکم دولتی، همواره نیازمند تفسیر و سازوکارهای منعطف است. از منظر تحلیلی، اصل «صلاحیت بر صلاحیت» گرچه استقلال داوری را تضمین می‌کند، اما بدون سازوکارهای هماهنگی با رویه‌های ملی، ریسک تعارض دعاوی و صدور احکام متناقض همچنان وجود دارد. به همین دلیل، تدوین راهبردهای عملی و دقیق برای مدیریت دادرسی‌های موازی، نه تنها ضرورت قانونی بلکه پیش‌نیاز حفظ اعتبار و کارایی فرآیند داوری است. (شیروی، ۱۴۰۳، ۵۴) این نکته نشان می‌دهد که داوری بین‌المللی، فارغ از اصول نظری، همیشه در تعامل پیچیده با نظام قضایی داخلی عمل می‌کند و نیازمند توجه به ظرفیت‌ها و محدودیت‌های حقوق داخلی است.

در سطح اتحادیه اروپا، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، کمیسیون اروپا پیشنهاد داد که قانون ویژه‌ای درباره رابطه بین محاکم دولتی و محاکم داوری در اصلحیه مقررات بروکسل I لحاظ شود. بر اساس این پیشنهاد، تداخل بین داوری و رویه‌های قضایی دادگاه‌های عادی باید کاهش یابد؛ زیرا به چالش کشیدن توافق داوری در دادگاه یکی از طرفین، می‌تواند به‌طور موثری توافق داوری را تضعیف کرده و موقعیتی با رویه‌های دادرسی موازی ناکارآمد ایجاد کند که حل و فصل قطعی اختلاف را دشوار یا غیرممکن می‌سازد. پیشنهاد مذکور شامل قاعده‌ای خاص بود که دادگاه دولتی موظف است در صورتی که پرونده قبلاً توسط دیوان داوری یا دادگاه عادی محل رسیدگی شده باشد، رسیدگی را متوقف کند. (دیمسی، ۲۰۰۸، ۴۵) به بیان دقیق‌تر، دادگاه دولتی باید رسیدگی را متوقف نماید اگر صلاحیت آن بر اساس توافق داوری به چالش کشیده شده و دادگاه داوری پیش‌تر رسیدگی به دعوی را آغاز کرده باشد. در این صورت، اعتبار توافق داوری یا توسط خود دادگاه داوری و یا توسط محاکم مقرر داوری، به عنوان محاکمی با ارتباط نزدیک با فرآیند داوری، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. همچنین، در گزارش‌های هایدلبرگ تصریح شده است که مشکل دعاوی معلق در محاکم کشورهای عضو می‌تواند با تعلیق اجباری رسیدگی در دادگاه‌های دولتی حل شود، مشروط بر آنکه دعوی پیش‌تر بر اساس اعتبار بند داوری در دادگاه داوری مورد رسیدگی قرار گرفته باشد. (تیتز، ۲۰۰۴، ۲۳۹) با این حال، اصلاحات پیشنهادی در متن مقررات بروکسل به‌طور کامل وارد نشدند و تنها موارد مرتبط با داوری در ماده ۱ و ماده ۱۲ لحاظ شدند. علاوه بر این، بررسی مکانیسم‌های موجود برای حل تعارض

صلاحیت» می‌تواند درباره صلاحیت خود تصمیم‌گیری کند. تعارض زمانی ایجاد می‌شود که هر دو مرجع خود را دارای صلاحیت تشخیص دهند و به رسیدگی به دعوی ادامه دهند. برای جلوگیری از چنین تعارضی، در گزارش انجمن حقوق بین‌الملل پیشنهاد شده است که اولویت اصلی اعمال اصل صلاحیت بر صلاحیت به محاکم داوری داده شود، بدون اینکه محاکم دولتی در این بین مداخله کنند، مگر در امور مربوط به به رسمیت شناختن و اجرای احکام داوری. (شانی، ۲۰۰۵، ۸۳۵) این راه حل شبیه مدل شق منفی اصل صلاحیت بر صلاحیت در سیستم حقوقی فرانسه است، اما نمی‌توان آن‌ها را کاملاً یکسان در نظر گرفت؛ زیرا در رویکرد اخیر، مرحله توسعه فرآیند داوری یا قضایی تصریح نشده است، در حالی که قانون فرانسه آغاز فرآیند داوری را الزامی می‌داند. (فورستن، ۲۰۱۵، ۸۸)

این رویکرد اساساً تعارض را به نفع دیوان داوری و توافق طرفین برای ارجاع اختلاف به داوری حل می‌کند. با این حال، یکی از معایب آن این است که طرفی که به طور مشروع صلاحیت دادگاه داوری را زیر سؤال می‌برد، باید تا مرحله صدور و ابطال رأی داوری برای طرح درخواست خود صبر کند، که این امر به تأخیر افتادن تشخیص یک عدم صلاحیت آشکار را به همراه دارد. بنابراین، هرچند اولویت قائل شدن برای اعمال اصل صلاحیت بر صلاحیت داورها تا حد زیادی بروز رفتار ناخواسته طرفین را محدود می‌کند، اما می‌تواند به عنوان مانعی در جهت حل و فصل سریع و کارآمد دعوی عمل نماید. (نیک‌بخت، ۱۳۹۱، ۱۱۲)

هماهنگی میان مراجع قضایی مختلف، خطر صدور احکام متناقض و ایجاد تأخیر در حل اختلافات همچنان پابرجاست. بنابراین، توسعه و به‌کارگیری مکانیزم‌های عملی که همزمان منافع داوری و عدالت قضایی را لحاظ کنند، نه تنها ضرورت قانونی بلکه پیش‌شرط حفظ کارایی و مشروعیت فرآیند داوری در شرایط پیچیده موازی است. این امر نشان می‌دهد که نظریه‌های اصولی داوری تنها در تعامل با واقعیت‌های حقوق داخلی و بین‌المللی قابلیت تحقق عملی دارند و بدون توجه به این تعامل، تحقق اهداف داوری بین‌المللی با چالش مواجه خواهد شد.

#### ۵-۵. رویه‌های داوری موازی: سناریوی نادر، اما نگران‌کننده

در شرایطی که دو یا چند رویه داوری به صورت موازی در جریان باشند، اوضاع متفاوت از زمانی است که تعارض صلاحیت بین محاکم دولتی و محاکم داوری ایجاد می‌شود. (ریوکین، ۲۰۰۵، ۱۷۷) این موضوع به صورت پراکنده در میان صاحب‌نظران مطرح شده و مصادیق فقهی موجود برای ارائه یک راه حل واحد جهت رسیدگی به تعارض بین دو یا چند دیوان داوری، کافی نیست. دلیل این محدودیت آن است که توافق داوری، معمولاً صلاحیت انحصاری را به محکمه منتخب اعطا می‌کند و تنها وجود یک وضعیت غیرمعمول می‌تواند باعث ایجاد تعارض بین محاکم داوری شود.

مسئله داوری‌های موازی به ویژه در مرجع داوری ایکسید از موارد تکراری و رایج است. افزایش پرونده‌ها به طرفیت سرمایه‌گذاران و دولت‌ها و همچنین تعدد معاهدات مرتبط، منجر به جریان

صلاحیت میان دادگاه‌های ایالتی و دیوان‌های داوری نشان می‌دهد که در متون قانونی بین‌المللی و قوانین ملی، قواعدی وجود دارند که غالباً به نفع داوری تنظیم شده‌اند؛ این قواعد با هدف حمایت از استقلال داوری و تسهیل اجرای توافقات داوری ایجاد شده‌اند. با این حال، وجود این چارچوب قانونی مانع از خطر صدور احکام متناقض نمی‌شود، چرا که امکان دارد یک موضوع یکسان هم‌زمان توسط دو مرجع قضایی بررسی شود؛ یکی از این مراجع به واسطه ماهیت خود، اختیار تصمیم‌گیری درباره صلاحیت رسیدگی به پرونده را داراست (دادگاه داوری) و دیگری از طریق درخواست طرفین، این صلاحیت را کسب می‌کند (دادگاه دولتی). از سوی دیگر، ماهیت و ویژگی‌های محاکم دولتی در زمان ارزیابی توافقی‌های داوری در سطح اروپایی یا بین‌المللی فاقد تفسیر یکسان است و این امر منجر به ایجاد رویکردهای متفاوت در قوانین ملی شده است. با توجه به چنین پیچیدگی‌هایی و تنوع راه‌حل‌های موجود، بررسی رویه‌های داوری موازی می‌تواند دریچه‌ای برای تحلیل این موضوع فراهم کند که آیا راه‌حل‌های ارائه‌شده برای حل تعارض میان محاکم دولتی و داوری، قابلیت تسری به شرایطی که دو دادگاه داوری به یک موضوع یکسان رسیدگی می‌کنند را دارند یا خیر. (فورستن، ۲۰۱۵، ۸۸)

با توجه به آنچه مطرح شد، روشن است که مدیریت تعارض صلاحیت میان دادگاه‌های دولتی و محاکم داوری نیازمند رویکردی هماهنگ و واقع‌بینانه است. از منظر تحلیلی، هرچند قواعد بین‌المللی و ملی تا حد زیادی استقلال داوری و اولویت رسیدگی آن را تضمین می‌کنند، اما بدون سازوکارهای عملی برای

توافق داوری به عنوان مبنای عمل، دلیل اصلی نبود سابقه حقوق عرفی در این مورد است، زیرا در بیشتر موارد توافق داوری، صلاحیت انحصاری رسیدگی به دعوی را به محکمه داوری اعطا می‌کند. همچنین، ماهیت قراردادی داوری دلیل اصلی عدم تمایل قوانین ملی و بین‌المللی به پیش‌بینی مفاد قانونی برای تعلیق یکی از رسیدگی‌های داوری است. (شیروی، ۱۴۰۳، ۵۴) با وجود این، امکان دارد که طرفین یک دعوی واحد به مرجع دیگری برای داوری مراجعه کنند و در نتیجه رویه‌های داوری موازی شکل گیرد. بر اساس رویکرد ثابت قاعده تعلیق، این سناریو، ماهیت عینی و ذهنی اختلاف در دو یا چند دیوان داوری را نشان می‌دهد و مصداق یک «پرونده معلق واقعی» است. استفاده از مفهوم «دعوی معلق» در شق گسترده، همان‌طور که شواهد نشان می‌دهد، توسط بسیاری از سیستم‌های قضایی در سطح جهان به رسمیت شناخته شده و هدف آن جلوگیری از دادرسی موازی است، هرچند که ممکن است شروط قانونی در قوانین ملی و بین‌المللی متفاوت باشد. به همین ترتیب، مفهوم دعوی معلق، موارد رویه‌های داوری موازی را به عنوان مکانیزمی برای حل تعارض بین آن‌ها پوشش می‌دهد. اغلب، مسئله داوری‌های موازی برای اختلافی واحد زمانی ایجاد می‌شود که هر یک از طرفین، با استناد به نسخه متفاوتی از توافق داوری - مانند قراردادهای داوری دوگانه یا چندگانه، تغییر مرجع داوری در توافقنامه متمم، اضافه نمودن بندی جدید، یا وجود توافقنامه داوری معیوب - به مراجع متفاوت مراجعه می‌کنند. همچنین، موقعیت دیگری که ممکن است منجر به تعلیق شود، زمانی است که اختلافات نزدیک به هم به طور موازی بین

یافتن دادرسی‌های موازی بین طرفین یکسان و با دلایل مشابه در دادگاه‌های داوری متعدد شده است. علاوه بر این، تمایز اساسی میان اختلافات مبتنی بر معاهدات و اختلافات مبتنی بر قرارداد می‌تواند فرآیندهای داوری موازی متعدد بین دادگاه معاهده و دادگاه منصوب شده به موجب قرارداد را ایجاد کند. اگرچه مرجع داوری ایکسید خارج از حیطه بحث حاضر است، مثال‌هایی از آرای این مرجع می‌تواند نشان‌دهنده چگونگی حل و فصل رویه‌های موازی در داوری و امکان کاربرد مشابه آن در داوری‌های تجاری بین‌المللی باشد. (یاناکا-اسمال، ۲۰۰۸، ۱۰۱۸)

در وهله نخست، بدیهی است که در این مورد، مقررات بروکسل اعمال نمی‌شود و آنچه پیش‌تر در ارتباط با رابطه محاکم دولتی و داوری ذکر شد، کاربردی ندارد. مقررات بروکسل، داوری را خارج از حوزه خود دسته‌بندی کرده و بنابراین دادرسی‌های داوری موازی را نمی‌توان با استفاده از شروط آن مدیریت نمود. علاوه بر این، قوانین ملی کشورهای عضو اتحادیه اروپا عمده‌تاً دارای شروطی مرتبط با رابطه بین محاکم داوری و محاکم دولتی هستند و فقدان بندهایی که منحصراً مربوط به محاکم داوری باشد، باعث می‌شود این قوانین در سناریوهای داوری موازی قابل استفاده نباشند.

در این وضعیت، هر محکمه داوری علی‌الاصول بر اساس اصل صلاحیت بر صلاحیت، قدرت تصمیم‌گیری درباره صلاحیت خود برای رسیدگی به دعوی را داراست. همچنین، توافق بین طرفین برای ارجاع اختلاف به داوری، مبنای شروع فرآیند داوری است و این امر شرایط را متفاوت از زمانی می‌کند که یکی از دو محکمه موازی، دادگاه دولتی باشد. وجود

طرفین غیر یکسان در جریان باشد. (باپتیستا، ۲۰۰۵، ۱۲۹)

نباید فراموش نمود که با توجه به پیچیدگی‌ها و ماهیت قراردادی داوری‌های موازی، روشن است که این سناریو نیازمند تحلیل ویژه و راهبردی است. از منظر تحلیلی، برخلاف تعارض بین دادگاه‌های دولتی و داوری، در داوری‌های موازی امکان اتکا به چارچوب‌های قانونی موجود محدود است و هر محکمه داوری اساساً بر اساس اصل «صلاحیت بر صلاحیت» عمل می‌کند. (دوگان و همکاران، ۲۰۰۸، ۲۱۳) این وضعیت نشان می‌دهد که عدم وجود مقررات هماهنگ و راهکارهای مشخص، می‌تواند به تأخیر در حل اختلافات و بروز رویه‌های موازی منجر شود. بنابراین، شناسایی و توسعه مکانیزم‌های مؤثر برای مدیریت دادرسی‌های موازی، نه تنها حفظ کارایی و انسجام فرآیند داوری را تضمین می‌کند، بلکه نقش مهمی در جلوگیری از صدور احکام متعارض و تقویت اعتماد طرفین به داوری بین‌المللی دارد.

## ۶. نتیجه

پژوهش حاضر با فاصله‌گیری از دو سنت دیرپای ادبیات داوری بین‌المللی - رویکرد تک‌بعدی به تعریف داوری نسبت به نظام قضایی ملی و روش‌شناسی صرفاً توصیفی که به ثبت تحولات قانونی اکتفا می‌کند - درصدد بازخوانی مسئله تعارض صلاحیت‌ها در افقی گسترده‌تر و با اتکا به «تحلیل نهادی تطبیقی» برآمد. نوآوری بنیادین این مطالعه نه در بازگویی صرف اصلاحات قانون داوری سوئیس یا بررسی استثنای داوری از مقررات بروکسل، بلکه در کشف نسبت‌های نظری میان این حوزه‌های به ظاهر

مجزا و شکل‌دهی به «نظریه هماهنگی نهادی» به عنوان الگویی هنجاری برای مدیریت تعارض صلاحیت‌ها است. یافته‌ها نشان داد که تعارض صلاحیت‌ها در داوری بین‌المللی در اصل معمایی نظری و نهادی است، نه صرفاً شکلی یا آیینی؛ از این‌رو، راه‌حل آن نیز نه در اصلاح تک‌تک قوانین ملی، بلکه در بازاندیشی در مبانی نظری رابطه داوری، حاکمیت و نظم حقوقی فراملی باید جست‌وجو شود.

تحلیل اصلاحات ۲۰۱۲ قانون داوری سوئیس فراتر از گزارش‌های مرسوم از نوآوری‌های آن، به مثابه «نمونه‌ای هنجاری» صورت گرفت تا ظرفیت بالقوه قوانین ملی برای پاسخگویی به چالش‌های فراملی آشکار شود. سازوکارهایی مانند «صرف‌نظر ضمنی از حق انتخاب داور» و «اختیار گسترده دادگاه در انتصاب و ابطال داوران» نه صرفاً اصلاحات فنی، بلکه دلالت بر تحولی پارادایمیک در فهم نسبت میان اراده خصوصی و نظارت قضایی دارند. این تحول، الگویی عملیاتی برای تعدیل اصل سنتی استقلال مطلق داوری در مواجهه با دعاوی چندجانبه ارائه می‌دهد، بی‌آنکه مشروعیت فرآیند داوری را خدشه‌دار کند. کشف این ظرفیت هنجاری پاسخی به پرسش نخست پژوهش درباره قابلیت الگوسازی اصلاحات سوئیس برای سایر نظام‌های حقوقی است.

مهم‌ترین دستاورد نظری پژوهش در تحلیل «داوری‌های موازی» نمود یافت؛ سناریویی که در ادبیات داوری کمتر مورد توجه بوده است. یافته‌ها نشان داد که در این سناریو، نه مقررات بروکسل کارآمد است، نه قوانین ملی متمرکز بر رابطه دادگاه دولتی و داوری و نه حتی اصل صلاحیت بر صلاحیت به تنهایی. خلأ هنجاری ایجاد شده باعث می‌شود هر

منطق «کثرت‌گرایی رویه‌ای» است. کشف این منطق‌ها امکان طراحی راهبردهای هماهنگ‌ساز را فراهم می‌کند.

در نهایت، نظریه هماهنگی نهادی صرفاً یک الگوی تحلیلی برای فهم تعارض صلاحیت‌ها نیست، بلکه می‌تواند به مثابه یک «برنامه پژوهشی» برای مطالعات آینده در داوری بین‌المللی عمل کند. این نظریه پرسش‌های نوینی پیش می‌نهد: چگونه اصل اعتماد متقابل را در روابط میان نهادهای داوری نهادینه کنیم؟ چه نهادهای فراملی می‌توانند کارکرد هماهنگ‌کننده میان دیوان‌های داوری را بر عهده گیرند؟ چگونه می‌توان از ظرفیت‌های حقوق نرم و رویه‌های تطبیقی برای پر کردن خلأهای مقررات هماهنگ‌ساز بهره گرفت؟ پاسخ به این پرسش‌ها، افق تازه‌ای در مدیریت دعاوی پیچیده فراملی گشوده و داوری بین‌المللی را از وضعیت رقابت نهادی به هم‌افزایی رویه‌ای می‌رساند؛ پژوهش حاضر گامی نخستین در این مسیر است و مسیر نوینی برای تحول نظری و عملی داوری فراملی ارائه می‌دهد.

#### ۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسول صورت گرفت.

#### ۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

دیوان داوری بر اساس قرارداد خصوصی و قاعده صلاحیت بر صلاحیت عمل کند، بدون هیچ سازوکار فرادستوری برای هماهنگی میان آن‌ها. پژوهش نشان داد داوری‌های موازی نه استثنایی نادر، بلکه پیامد طبیعی پیچیدگی قراردادهای چندلایه، تعدد معاهدات سرمایه‌گذاری و فقدان نظام هماهنگی نهادی است.

در این نقطه، پژوهش از تحلیل توصیفی فراتر رفت و به مرحله «تجویز هنجاری» رسید. نظریه «هماهنگی نهادی» بر این پیش‌فرض استوار است که داوری بین‌المللی نه می‌تواند در استقلال مطلق و بی‌توجه به نظام قضایی دولتی به حیات خود ادامه دهد، و نه می‌تواند به طور کامل در نظام هماهنگی قضایی منطقه‌ای ادغام شود. راه سوم، تبدیل «هم‌کنشی رقابتی» میان مراجع قضایی و داوری به «هم‌افزایی رویه‌ای» از طریق طراحی نهادهای هماهنگ‌ساز است. الهام‌گیری از منطق ماده ۲۹ بروکسل و تعدیل اصل اعتماد متقابل برای دیوان‌های داوری نمونه‌ای عینی از این راهبرد است و نشان می‌دهد اعتماد متقابل می‌تواند فراتر از روابط میان دولت‌ها و دادگاه‌های ملی، به عنوان یک اصل عمومی حقوقی در روابط میان نهادهای داوری جریان یابد.

نتیجه دیگر، در نوآوری این نوشتار در کاربست «تحلیل نهادی تطبیقی» نهفته است؛ روشی که مطالعه هم‌زمان قوانین ملی، مقررات منطقه‌ای و رویه‌های داوری را در چارچوبی واحد امکان‌پذیر می‌سازد. این روش نه تنها تفاوت‌های هنجاری، بلکه منطق نهادی پنهان پشت هر قاعده را آشکار می‌کند. اصلاحات سوئیس تجلی منطق «انعطاف‌پذیری نهادی» و استثنای داوری از مقررات بروکسل، تجلی

Master's Thesis, Uppsala University, 2015.

- Gaillard, Emmanuel & Pinsolle, Philippe. "Advocacy in Practice: The Use of Parallel Proceedings" in Bishop et al. (eds.), *The Art of Advocacy in International Arbitration*, 2010.

- Naimark & Keer. "What Do Parties Really Want from International Commercial Arbitration", *Dispute Resolution Journal*, 2002/2003.

- Park, William W. "Bridging the Gap in Forum Selection", *Transnational Law & Contemporary Problems*, 1999.

- Rivkin, David W. "The Impact of Parallel and Successive Proceedings on the Enforcement of Arbitral Awards" in Lew & Cremades (eds.), 2005.

- Shany, Yuval. "Contract Claims vs Treaty Claims", *American Journal of International Law*, 2005.

- Teitz, Louise Ellen. "Both Sides of the Coin...", *Roger Williams University Law Review*, 2004.

- Yannaca-Small, Katia. "Parallel Proceedings" in Muchlinski et al. (eds.), *Oxford Handbook of International Investment Law*, 2008.

## منابع

### منابع فارسی

- حدادی، مهدی، داوری بین‌المللی در نظام حقوقی ایران، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۹۸.

- شیروی، عبدالحسین، داوری تجاری بین‌المللی، تهران، سمت، ۱۴۰۳.

- نیک‌بخت، حمیدرضا، داوری تجاری بین‌المللی (آیین داوری)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۹۱.

### منابع لاتین

- Baptista, Luiz Olavo. "Parallel Arbitrations – Waivers and Estoppel" in Lew & Cremades (eds.), *Parallel State and Arbitral Procedures in International Arbitration*, ICC, 2005.

- Cremades, Bernardo & Madalena, Ignacio. "Parallel Proceedings in International Arbitration", *Arbitration International*, 2008.

- Dimsey, Mariel. *The Resolution of International Investment Disputes: Challenges and Solutions*. Eleven International Publishing, 2008.

- Dugan, Christopher F. et al. *Investor-State Arbitration*. Oxford University Press, 2008.

- Erk-Kubat, Nadia. *Jurisdictional Disputes in Parallel Proceedings*. University of St Gallen, 2014.

- Forsten, Denice. *Parallel Proceedings and the Doctrine of Lis Pendens in International Commercial Arbitration*,